

دیوان جناب شریفی

کردا اور زنده: رضا ہاور



انتشارات انس تک

۱۳۸۷

شریف مشہدی، عبدالحسین، ۱۲۹۴، ۱۳۷۴.

دیوان جناب شریفی / گردآورنده رضا بھاور... تھران: انس تک، ۱۳۸۶.

۲۸۳ ص: عکس.

ISBN:964-8075-09-3

فہرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

موضوع: شعر فارسی.. قرن ۱۴.

موضوع: شعر مذہبی.. قرن ۱۴.

شناسه افزوده: بھاور، رضا، گردآورنده.

ردہ بندی کنگرہ: ۱۳۸۶ / ۸۷۷۷۵۹ / PIR۸۱۲۲

ردہ بندی دیوبی: ۸۱۶۲ / ۸

شماره کتابشناسی ملی: ۱۱۳۷۰۰۴

بر حق تعلق بہ ناشر محفوظ است.



ناشر: انتشارات انس تک

نام کتاب: دیوان جناب شریفی

گردآورنده: رضا بھاور

نام شاعر: عبدالحسین شریف مشہدی

حروفچین و صفحہ آرا: مریم تک

نویت چاپ: اول ۱۳۸۷

لیتوگرافی و چاپ: چاپخانہ بہمن

تلفن پخش: ۳۳۳۲۳۲۲۰ - ۳۳۵۵۲۰۶۱ تلفن ہمراہ: ۹۱۲۳۴۳۱۸۵۹ دورنگار: ۳۳۱۲۷۵۸۶

تیراز: ۲۰۰۰ نسخہ

شابک: ۹۶۴-۸۰۷۵-۰۹-۳

حق چاپ محفوظ است.

آدرس: خیابان آزادی / بلوار استاد معین / خ رفعتی پور شمس / کوچہ فتاحی / پلاک ۶۷ / واحد ۱

تلفن: ۶۶.۴۳۹۲۹

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

مقدمه

وَإِنَّ مِنَ الشَّعْرِ لِحِكْمَهُ

برای انتقال مفاهیم ذهنی و اندوخته‌های فکری سخن و بیان، بهترین روش و اسلوب فطری است که قرآن مجید به آن اشاره فرمود: ﴿الرَّحْمَنُ خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾ تمام علوم عالیّه و اندیشه‌های والای عرفانی به وسیلهٔ سخنان و الفاظ و کلمات و بیانات دانشمندان و متفکرین و عرفا به دیگران منتقل می‌شود. گاهی به طریق کتابت و زمانی به شیوهٔ نطق و بیان، شیواترین و دلنشین‌ترین آن‌ها زبان شعر است. زیرا انسان به فطرت با شعر و شاعری نزدیک‌تر و آشناتر است. مادران، کنار گاهوارهٔ فرزندان با ترنم شعر می‌خوانند و نوای لالائی سر می‌دهند و اطفال را به خواب ناز دعوت می‌کنند. نوجوانان هنگام بازی پای کوبان و نعره‌زنان، شعر می‌خوانند. در مسیر عشق و عاشقی، عشاق نظر معشوق را با شعر جلب می‌کنند و سوز و گداز عاشقانه را با شعر بیان می‌کنند. دلاوران و شجاعان و جنگجویان در میدان جنگ و معرکهٔ نبرد با شعر و رجزخوانی، قدرت و زور و بازوی خود را عرضه می‌دارند. حکیم اشعار حکیمانه می‌سراید. عارف در نبوغ عرفانش شعر را به کمک می‌طلبد تا آن‌جا که از عاشورای حسینی سردرآورده و بی‌انگرمصیبت و مرثیهٔ شهیدان نینوای سیدالشهدا علیه السلام و یاران از جان گذشته‌اش می‌گردد. اینک مجموعهٔ اشعار نغز و دلپسندی که در اختیار عزیزان اهل ذوق و کمال قرار گرفته از این نمونه است و حاصل عمر مردی ادیب و شاعر اهل بیت عصمت و طهارت مرحوم خلد آشیان حاج عبدالحسین شریف مشهدی، متخلص به شریفی می‌باشد. شرح حال آن مرحوم به خط زیبای خود بعد از مقدمه آمده است.

[illegible]

استر برکت و ادیب (رحمته) ز فاضل بن دینشده روح ادیب بنوری در اندیشه
که در هر دو سوره عز و قدر بر تریب طبع عم مولی بود و قیام نزد آن بزرگوار عرض
و قافیه و قواعد سوره را قلند صلیح و صوف پیشین طایفه و از بزرگوار عارف محمودی فکر
آشنا فرمود و در فاضل من با عارف فاضل از دست سنی صدر لعلی انجابه و از وجود این
حزین و اولاد (تغذیه) شد و در ضمن آنکه منها مطلبه و من یسور منقذ السعید ختم
این زنده رفته و در طلب زمانه و شمع اهل ذکر و فکر و تکراره میگرد و در حق هر قدر
هم که بنا بر تکریم ذاتی اهل کتب و خط و اندیشه و عارفی و طالب فیه عارف و در کوه
و صفتی بعد از ششم میانه و در آن نیم بسند و تکراره آن و احیای انام (احیای)
از لطیفه ارسطو عارفی عالمی بود که با فاضل آن سیه بزرگوار شانی و در صد این سیم
که به رزم طبعی (زنی) سرب سرب گیر و آن محاسن قوی مسودی را نشان داند
که بطبع قمر است و در میان آینه و نوزده صلبه و چشم تمام قمر از و نوزده و هجده
که در آن بیهوشی هستند و کار و نشان جویان نریز اند و در میان و در آن سیه
جوان از حاکمیت و عصبانیت در حاکمیت محلی با شکوه و عشق مستقیم و آن بزرگوار
در لایق و اصلاح دل و دلمه شنوند سرب و تعریف وجود و سینه محلی خوشتر است
و آن نه گرم و در فم و آن محاسن نهایی اول حالتی روی نمود که در مع بود

[illegible]

نه بری امروزه ای دنیوی ~~و~~ دهم دلیل و انواع کدک و غیره در فقه و فقه رای
چون خدا و الهام و حق و ارباب نمازین و غیره در اینها بودهای و نظر نمود
بلکه انقدر از زور کمان و آرم و شربت و شیرین زخم زبانی در عرض مدتی که می دهم
که حد و مرز و حیل خود دریافت نمودم که از زندگی دیگر گرفتارم و ارباب بن بران
نوعی صفت دل و این نمودم که رفیع در امر شری و فقه از عینی ضعیف و در کمال دهم به هر
طایفه و این صفت معانی الهام و قابل تعالیه بهش نشانی به الله خود از اول
متشرع بود و وقتی درینجا که بودم تمام افعال و کارهای دینی از وقت من
تمام به ارباب نفس و خود و بعضی و تمام به ارباب و احترام مردم و به ارباب نفسی ها و ارباب کربان
و کف نشی و حجب کردن بود غیب که نمی بودم دهم خدا و فقه و دهم صی
که در شمس مخور و الهی لام خود بود که از تعریف و تعریف نفس نمودم که ان النفس الاماره
بالتوبه الا صاعم برتی و فرق است که از شما و کید و کید و کید و کید
کا و حجب و غیب و کید و کید که تمام کارهای بر سر خود و دفع نمود و پس از آن
بجهت اولی اقل و دفع شده که دهمی عجیب و غریب نفس کا خود تمام کارهای من
دعا می کنند به بدست زلال بر ضد بود و بعد از غلبه می آید و دستار برهم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مختصر شرح حالی از این بنده مجرم روسیاه امیدوار به رحمت حق تعالی و شفاعت آل محمد ﷺ جهت یادداشت قلمی گردید شاید خواننده ای را نافع افتد.

نام این عبد شرمسار از بیماری گناه و فساد و امیدوار به رحمت واسعه حق تعالی و شفاعت آل عصمت و طهارت ﷺ عبدالحسین شریف مشهدی (متخلص به شریفی) می باشد و نام مرحوم پدرم شیخ محمد روضه خوان و مادرم مرحومه حاجیه رقیه که خداوند به آبروی ائمه طاهرين آنها را غریق رحمت واسعه خود فرماید.

حقیر فقیر سراپا تقصیر را تقریباً در سن ۷ سالگی به سعی و کوششِ مادر به مکتب خانه فرستادند و تا سن ۱۰، ۱۲ سالگی در مکتب قرآن را خواندم و کتاب هایی هم نیز در نزد آخوند مکتب تا نصاب الصبیان فراگرفتم، آن گاه چون وسیله تحصیل در آن زمان محدود و از طرفی وضع خانوادگی و درآمد پدر مقتضی ادامه تحصیل نبود به دکان برازی در میان بست پایین خیابان نزد آقایی به نام کربلائی رضا بهشتی به روزی نیم ریال شاگرد شدم و مدتی بودم تا اجرت روزانه ام به سه ریال رسید و در حین اشتغال به کسب جامع المقدمات صرف و نحو را هم صبح ها یا شب ها نزد معلمی به نام مرحوم شیخ محمد لدنی (خداش بیامرزد) می خواندم. پس از آن مقدرات طوری شد که در بازار و زیر نظام شاگرد کفش فروشی به نام مرحوم شاه عباس شوم و پس از فوت آن مرحوم در همان دکان که شخصی به نام حاج محمد رضا شریف خرید قریب ۱۹ سال شاگردی کردم و دارای عائله و فرزند شدم. با آن همه زحمت روز و گرفتاری خانوادگی مشغول تحصیل بودم، دروس جدید را تا ۶ ابتدایی شبانه خواندم و گواهی گرفتم، دروس قدیمه را تا شرح لمعه پیش رفتم ولی به واسطه کثرت زحمات روز و عیال داری نتوانستم ادامه بدهم و در خلال همین کارها

در تمام مدت از سن ۹ سالگی به جلسات قرائت قرآن مرتب می‌رفتم نزد استادی به نام ملا عباسی و حاج سید محمد سلطان القراء علم تجوید را به خوبی فراگرفتم و جلسه‌ای خود تشکیل داده و مدت ۱۴ سال تقریباً امتداد داشت و جمعی را قرآن خوان و قرآن دان نموده به توفیق الله — و در خلال همین مدت‌ها و گذشت‌های ماه‌ها و سال‌ها قریب مدت ۳۰ سال در هیئتی هم که به نام سقا‌های ابوالفضل بود انجام وظیفه می‌شد و گاه‌گاهی هم منبر می‌رفتم و اتفاق بسیار می‌افتاد که هزاران نفر مستمع اجتماع داشته و آن منبر به نحو شایسته‌ای آبرومندانه تحویل می‌دادم. تمام این قضایا که عرض شد تا سال ۱۳۳۳ هجری قمری بود و ناگفته نماند که از همان سن کودکی قریحه شعر و شاعری در خود احساس می‌کردم به طوری که وقتی مرحوم پدرم شعری می‌گفت با او هم‌فکری می‌کردم و لو آن که فکر می‌کردم در آن سنین کودکانه بود ولی قریحه شعر در نهاد حقیر موجود بود و تقریباً در سن ۱۴ سالگی رسماً شعر می‌گفتم حال به هر طریق که بود، الفاظی را به صورت نظم منتظم می‌نمودم تا تقریباً سن ۱۸ سالگی یا بیشتر که به انجمن‌های ادبی خراسان و انجمن ادبی مرحوم استاد فرخ راه پیدا کردم و در آن جا هم، اظهار وجودی می‌شد در سال ۱۳۳۳ به واسطه پیش‌آمدهایی از شاگردی استاد اخیر استعفا و مستعاضی برای خود در بازار و زیر نظام دکان کفش فروشی باز کردم و رفقای شاعری چون آقای قدسی و کمال پور و سرگرد نگارین و دیگران که شب‌ها با هم مانوس بودیم داشتیم و به تمرین شعر پردازی سرگرم می‌شدیم تا کار قضا و قدر بدان انجامید که با شاعری توانا و زبردست و عارف مشرب و درویش مسلک به نام مرحوم خلد آشیان عارف بجنوردی به نام سید مرتضی آشنا شدم و آشنایی بنده با آن شخص که خیلی دیر آشنا بود، به واسطه استاد بزرگ و ادیب ارجمند و فاضلی بس دانشمند مرحوم ادیب نیشابوری رحمه الله علیه که در سر درب مدرسه خیرات خوان به تربیت طلبه علم مشغول بود و حقیر هم نزد آن بزرگوار عروض و قافیه و قواعد شعری را تلمذ می‌نمودم و حضرت ایشان مرا به آقای بزرگوار عارف بجنوردی مذکور آشنا فرمود. دوستی و رفاقت من با عارف رفیع الدرجات مدتی مدید به

طول انجامید و از وجود این مرد بزرگ فراوان استفاده می‌شد و در ضمن، این شب‌ها به مطالعه اشعار شعرا و نقد الشعر می‌پرداختم. ایشان رفته رفته مطالب عرفانی و شیوه اهل ذکر و فکر را متذکر می‌شدند و این حقیر فقیر هم که بنا به قریحه ذاتی، اصولی از سبک اشعار عرفانی و مطالب بلند عرفاء در توحید و حقایق بسیار خوشم می‌آمد و شائق بودم به شنیدن و مذاکره کردن و احياناً اشعارم گاهی از لطیفه‌های عرفانی خالی نبود لذا به افکار آن سید بزرگوار شائق و در صدد این شدم که باید از چه طریقی از این مشرب سیراب گردید. ایشان مجالس فقری متعددی را نشان دادند که به طبع حقیر راست و درست نیامد تا آن که فرمودند جلسه‌ای هست به نام فقراء رضویه ذهبیه که آن‌ها بسیار متشرع هستند و کارهایشان بر طبق شرع انور و نماز عشاء را که می‌خوانند چراغ‌ها را خاموش و ساعت‌ها در حالی که مجلس با سکوتی عمیق منعقد است آنان به ذکر و فکر و مراقبت و اصلاح دل و توجه مشغولند. بنده را تقریر وجود این گونه مجلسی خوش آمد و نشانی گرفتم و رفتم و الحق همان شب‌های اول حالتی روی نمود که روح را لذتی عجیب و قلب را قوتی روحانی بود علاقه مند شدم مدتی رفتم ولی مستمع ازاد، دستوری نداشتم فقط از روحانیت مجلس متلذذ می‌شدم تا پس از چندی از شیخ و بزرگ مجلس که بزرگواری به نام آقای شیخ محمد حسن رائی طوسی ساعت ساز که خدای متعال بر عمر و توفیقش بیفزاید جوایز مرشد و راهبر جلسه شدم، فرمودند شخصی است به نام آقای میرزا احمد خوشنویس تبریزی ملقب به لقب وحید الاولیا در شیراز سکونت دارند و بزرگواری شیخ الشیوخ ایشان است به نام آقای حاج میرزا محمد علی خان حبّ حیدر که ایشان هم فعلاً در شیراز در خدمت پیر بزرگوارشان هستند. حقیر، تقاضای دستور کردم و ایشان نوشتند به شیراز و پس از قبول، دستور ذکری مرحمت شد و بنده به موجب تقدیر و قضا و قدر در شبی که دستور رسید فردای آن روز به تهران رفتم و بعد به شیراز و به خدمت پیر بزرگوار رسیدم و این رفتن قضایای مفصلی دارد که شاید از حوصله این مختصر شرح حال بیرون باشد. به هر حال تا اکنون قریب ۲۷ سال است که غاشیه بندگی آن عزیز را به دوش و

حلقه غلامی شان را در گوش دارم و اکنون که قریب ۲۰ سال است مرحوم رضوان مقام حضرت حاج آقای حبّ حیدر به جوار مولی شتافته اند تربیت سلاک به عهده حضرت آقای حاج دکتر عبدالحمید گنجویان روحی تراب قدمه الفداء می باشد و حقیر به عشق این پدر روحانی دفتری از اشعار ترتیب داده ام و در همه جا به بندگی و در بوزگی آستانشان افتخار داشته و دارم، امید است که قبول درگاه افتد.

برادر خواننده عزیز که این مختصر را قرائت می فرمائی بدان به همان مولای متقیان علیه السلام که این حقیر که ارادت این بزرگان را پذیرفتم، نه برای امور عادی دنیوی و مقام و پول و انواع کمک ها و چیزهای دیگر، فقط و فقط برای دوستی خدا و ائمه اطهار و عشق و ارادت به خاندان عصمت بود و بس، و برادر عزیز نه تنها سود مادی بر نظر نبود بلکه آن قدر در نزدیکان و اقوام و عشیرت و دوستان زخم زبان و اعراض و زیان های مادی دیدم که حد ندارد ولی چون خود دریافته بودم که از روزی که دستور گرفته ام و ارادت به این عزیزان را نفس صفحه دل و جان نموده ام توفیقم در امور شرع و مذهب از سابق خیلی بیشتر و آشنایی روحم با ائمه طاهرین و شناخت مقام شامخ ائمه اطهار قابل مقایسه با پیش نمی شد. با آن که خود از اول متشرع بودم ولی وقتی دقیقاً حساب می کردم می دیدم تمام افعال و کارهای دینی آن وقت من، تمام به اراده نفس و خودخواهی و مقام و جاه طلبی و احترام مردم و بالا نشینی ها و التماس دعا کردن ها و کنش بیش پای، جفت کردن ها بود خوب که به حساب می رسیدم دیدم خدایی و خلوصی و اخلاصی کمتر به چشم می خورد و الحال هم خود را بیرون از تصرف و تسلط نفس نمی دانم که ﴿إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ﴾ (الامار حرم ربی) ولی فرق آنست که آن جا رعونات و کید و مکرهای نفس کافر خبیث را نمی دانستم و فکر می کردم که تمام کارهایم برای خداست ولی پس از راه یافتن به حضور اولیا اقلّاً واقف شده ام که دشمنی عجیب چون نفس کافر در تمام کارهای من دخالت می کند باید سخت از آن بر حذر بود و به خدای عظیم پناه برد و نکته ای دیگر هم بگویم که به فرمایش حضرت شیخ علاءالدوله سمنانی، بیهوده

سخن به این درازی نشود. برادری که این صفحات را بخوانی حقیر غیر از این‌ها که عرض شد در طول این مدت کرامات و خوارق عادات فراوانی که تمام دالّ بر حقیقت راه و درستی طریق می‌نمود شخصاً مرا از طرف این بزرگواران مشهود گردید که (لیطمئن قلبی) را شامل بود و به علاوه منام‌هایی صادق و پیش‌آمدهایی عجیب برای خود حقیر مشهود می‌شد که مشوّق من بر ادامه این راه حق بود و از این‌ها که عرض کردم مقصودم نه آنست که کسی را تبلیغ کرده باشم که تبلیغ و تشویق کسان را به طور کلی منع فرموده‌اند و غرض این نبود بلکه می‌خواستم تذکری بدهم که اگر برادر جان ارادتی نداری و یا معتقد نیستی مباش ولی افکارت را مستخّر افکار بعضی بی‌اطلاعان یا حسودان یا خودپرستان که خود را فقط بنده خاصّ خدا می‌دانند و دیگران را مردود و مطرود مفرما و تقلید از گفتار آنان مکن و خدای ناکرده بابتی اطلاعی زبان را به طعن و انکار آنان نیز مشغول مفرما که غیبت و انکار عزیزان حق مشوّم و عاقبتی بس خطرناک دارد و خود به چشم خود چند نفر از آقایان و عاظم مشهور و پیش‌نارازان را دیدم. و به گوش خود شنیدم که روی منبر و غیر منبر به این عزیزان ناروا و تهمت و افتراء بستند و نمردند تا آن که بدبختی و خواری و لعنت را از همان مردمی که به خاطر خوش آیند آنان این تهمت‌ها را می‌گفتند دیدند و با ذلّت و بیچارگی مردند و بعضی از آن‌ها الحال زنده‌اند مهجور و مطرود خلق و خالق این نصیحتی بود که عرض کردم که اگر ارادت نداری و از دوستان هم نیستی لا اقل از بدگویان هم مباش تا به شومی گفتارت گرفتار نگردی و این دو سه صفحه را حقیر بدون چرک نویس که عادت به آن نیست نوشتم چنان‌چه در عبارات آن نفرتی به چشمتان آمد عفو خواهید فرمود.

تاریخ یکشنبه ۴ شوال ۱۴۰۲ ق

۱۳۶۱/۵/۳

سال‌ها در مکتبم بحث و جدل تقریر بود
 خویش را چون برتر از مخلوق می‌پنداشتم
 چون دو سطری خواندم از معنی دگر این هشام
 بر زبانم بحر تحکیم مقام علمیم
 صدر مجلس گر نمی‌شد جای من بهر جلوس
 گر نمی‌کردند اهل مجلس از بهرم قیام
 می‌ستود آن کو مرا در دانش و فضل و هنر
 لیک گاهی دل هوای کوی جانان می‌نمود
 خانه دل گرچه طاق و سقف از بودی خراب
 ناگهان دستی ز غیب آمد گریبانم گرفت
 کش‌کشان از مدرسه بردم به کوی می‌فروش
 آن چنان گشتم اسیر جذبه آن خضر راه
 پیر آمد بارُخی روشن‌تر از بدر منیر
 والضحی توضیح می‌داد از فروغ روی او
 گفت جام می‌دهید او را که این مست غرور
 جرعه‌ای زان می‌چو نوشیدم شدم چون زرّ ناب
 نشسته‌ای داد آن بلورین جام و آن صافی شراب
 بر سریر دل سلیمان تکیه زد غریبت رفت
 خواب می‌دیدم که در سایه‌همایی می‌یرم
 ای شریفی گر تو را شوری و حالی شد نصیب
 میر برنایر دانا آن که فیض عام او
 میر برنایش امام عصر خواندش چون که او

بهر الزام مخالف حربه‌ام تکفیر بود
 حاصل تحصیل و درسم خلق را تحقیر بود
 در بر من کودک ناشسته از لب شیر بود
 نام هر دانشوری با صیغه تصغیر بود
 میزبان، محکوم صد تنبیه و صد تعذیر بود
 این عمل از حاضران بالاترین تقصیر بود
 کذب او چون صدق بود و موجب توقیر بود
 گرچه پایش باقیود نفس در زنجیر بود
 بود چون معمار قابل، قابل تعمیر بود
 من چو صیدی بودم اندر پنجه‌اش او شیر بود
 از ازل گویا مرا روزی چنین تقدیر بود
 که مرا دیگر نه جای چاره‌نی تدبیر بود
 نقش عشق و عاشقی در صورتش تصویر بود
 سرّهُ والشَّمس بر سیمای او تفسیر بود
 بسته در دام هوای نفس چون نخجیر بود
 می‌نبود آن جرعه می‌گوئیا اکسیر بود
 که دگر بند مستی پندار بی‌تأثیر بود
 شمه‌ای گفتم از آن چه در خور تقریر بود
 خواب شیرین مرا سیرین‌ترین تعبیر بود
 آن همه از یک نگاه نافذ آن پیر بود
 بر همه اهل جهان چون مهر عالم گیر بود
 عاشقان را مقتدا و عارفان را میر بود

- ۱..... نوروزیه سال ۱۳۳۵ خورشیدی مصادف با ۷ شعبان ۱۳۷۵
- ۲..... نوروزیه سال ۱۳۳۷ خورشیدی مصادف با ۱۱ رمضان ۱۳۷۸
- ۳..... بهاریه سال ۱۳۳۳ شمسی
- ۴..... بهاریه و نوروزیه سال ۱۳۳۶ خورشیدی
- ۴..... آوخ که درین چشم نظر باز هوسناک
- ۵..... مدام بر گل رخسار مصطفی صلوات
- ۶..... ابیاتی در میلاد آن سرور سال های پیشین
- ۷..... نوروزیه ۱۳۳۴ خورشیدی مصادف با مبعث حضرت رسول اکرم ﷺ
- ۸..... چو بحر رسالت علم بر فراشت
- ۸..... در آن حاکمی جز جهالت نبود
- ۹..... من غرق گنه هستم و امید که گویی
- ۱۰..... ابیاتی در عید حضرت ختمی مرتبت ۱۷ ربیع الاول ۱۳۶۰
- ۱۱..... در مدح حضرت خاتم الانبیاء محمد مصطفی ﷺ
- ۱۲..... قصیده ای در عید غدیر خم مولای متقیان علی علیه السلام
- ۱۳..... در خانه علی را ز سر صفا زدم من
- ۱۳..... لطفت ای حلال مشک گل ها شود گر شامل من
- ۱۴..... تو ای ناصح مکن عییم نه ای آگه چو از غییم
- ۱۴..... یا علی مرتضی ۴ من روسیاهم روسیاهم
- ۱۵..... راهنمای متقین کیست به جز تو یا علی ۴
- ۱۶..... چون توانی آن چه می خواهی به آسانی کنی
- ۱۷..... نظری گر به من از مهر نمایی چه شود

- ۱۷.....ترحم ار نمایی به بی پناهی ما.....
- ۱۸.....یا علیؑ گر بپذیری سگ درگاه توأم.....
- ۱۸.....مخمّس در مدیحه مولای متّقیان علیؑ.....
- ۲۰.....ای زاهد خودبین به در می‌کده بگذر.....
- ۲۰.....ای یار که از مهر شدی یار شریفی.....
- ۲۱.....قصیده‌ای در غدیریه در ۱۳۳۹ خورشیدی.....
- ۲۲.....در مدح مولا علی صلوات الله علیه و علی اولاده المعصومین.....
- ۲۵.....در توسّل به عنایت مولای متّقیان امیرمؤمنان علیؑ.....
- ۲۷.....در مدح و توسّل به مولای متّقیان امیر مؤمنان علیؑ.....
- ۲۸.....شد رخ زیبای تو نقش دل ما یا علیؑ.....
- ۲۸.....ترجیع بند در مدح مولای متّقیان امیرمؤمنان علیؑ.....
- ۳۲.....مقتدای اولیائی یا علیؑ.....
- ۳۳.....مدیحه مولای ما عزیز دل صدیقین امیرالمؤمنینؑ.....
- ۳۳.....اصل نعمت کان رحمت جنت و حور و قصور.....
- ۳۴.....نه من اهل خرافاتم، نه من پابند تاماتم.....
- ۳۶.....ماه رخسار تو از دیده نهان تاکی و چند.....
- ۳۸.....عاشق روی توأم، علی علی یا علیؑ.....
- ۴۱.....اشعاری که در مدح مولای متّقیان امیر مؤمنانؑ.....
- ۴۱.....ابیاتی در شب‌های جشن آن ولی مطلق.....
- ۴۲.....در مولود مسعود حضرت مولی الموحّدین امیرالمؤمنینؑ.....
- ۴۳.....ای علی مرتضیؑ ای آن که جان مصطفایی.....
- ۴۵.....مرا آرام جان غیر از علیؑ نیست.....
- ۴۶.....عهد من و تو شکستنی نیست.....

- ۴۷..... با ولای مرتضیٰ دل سینه سینا شود.....
- ۵۰..... در عید غدیر ای دوست.....
- ۵۰..... عاشقان آئید تا قربان جانان، جان کنیم.....
- ۵۱..... شاهد غیب در شهود آمد.....
- ۵۴..... من آینه خدانمایم.....
- ۵۵..... با مهر علیؑ مهر جبین را چکنم من.....
- ۵۶..... باید از مهر علیؑ دل را منور داشتن.....
- ۵۷..... چون که از صفین برگشت آن امام.....
- ۵۹..... فرمود علیؑ در همه آفاق امیر است.....
- ۶۰..... شد عید غدیر خم و ذرات برقصند.....
- ۶۳..... ذات بیچون در کتاب مستطاب.....
- ۶۳..... آن شراب زنجبیلی خاص کیست.....
- ۶۵..... یا علیؑ بر تو شکایت می‌کنم از نفس خویش.....
- ۶۵..... ای وصف ذات تو.....
- ۶۷..... امام مجتبیٰؑ آن شاه خوبان.....
- ۶۸..... رثاء برای حضرت مولی الموحّدين ﷺ.....
- ۶۸..... کشته تیغ جفا گردید شاه اولیاء.....
- ۶۹..... من فدای چهره گلگون تو.....
- ۷۰..... ز هجر رویت ای پدر دل فکار ما بین.....
- ۷۰..... امشب ای یاران شب شام غریبان علیؑ است.....
- ۷۱..... در جشن مسرور ازدواج صدیقه طاهره با حضرت مولی الموالی ﷺ.....
- ۷۲..... مدیحه تقدیم به پیشگاه بانوی محشر صدیقه کبریٰ حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها.....
- ۷۳..... در خانه محمدؐ خورشید انور آمد.....

- روز میلاد حضرت زهرا^س است ۷۳
- روشن دو جهان امشب شد از نظر زهرا^س ۷۴
- آن دو شهزاده آزاده ولی ذوالمن ۷۴
- دارم امید که از فضل خدای بیچون ۷۴
- جهان روشن شد از انوار زهرا^س ۷۵
- چنین حدیث نموده است یونس طبعان ۷۵
- با عارفی از سنجگان مولا ۷۶
- ای روشنی خانه دل فاطمه^س عارفی ۷۶
- ای گل گلزار من در خاک پنهانی چرا ۷۷
- زنده بودن به جهان بی تو بسی دشوار است ۷۷
- پنج بیت زبان حال حضرت صدیقه کبری ۷۸
- با بار غمت شکسته شد بال و پر ۷۸
- مادر منم حسین تو برگو جواب من ۷۹
- زدند از کینه سیلی بر عذارم ۷۹
- نوگل من زیر خاک از چه نهان گشت ۸۰
- روزم شده از دوری تو چون شب هجران ۸۰
- بعد ازین جز گریه و آه و فغانم کار نیست ۸۰
- رفت از دنیا چو باب تاجدار فاطمه^س ۸۱
- سرودی به افتخار مولود مسعود حضرت امام مجتبی^{علیه السلام} ۸۲
- قصیده میلادیه حضرت امام مجتبی^ع در سوّم صیام ۱۴۰۵ مطابق با ۳ خرداد ۱۳۶۴ ۸۳
- آن گل که گلستان شده ز آن با صفا تویی ۸۴
- ز دهر دو دست بر سر و آه از جگر کشید ۸۵
- به کوی دوست اگر عشق مر تو راست دلیل ۸۵

- ۸۷..... سلامیه حضرت ابا عبدالله الحسین صلوة الله در سوم شعبان ۱۳۳۸.....
- ۸۸..... آستانی هم جو عرش کبریا دارد حسین.....
- ۸۹..... مثنوی در ارادت به مولای متقیان و مرثیه عابس بن شیبب شاکری رضوان الله علیه.....
- ۹۲..... سبط خاتم فخر آدم سرور عالم حسین.....
- ۹۳..... چون در جهان یزید ستم بی حساب کرد.....
- ۹۴..... ای پناه بی کسان بر تو پناه آورده ام.....
- ۹۵..... تا جلوه ای کند رخ ایزد نمای دوست.....
- ۹۶..... نوجوان من بیا تا روی زیبایت بینم.....
- ۹۶..... چون روان شد جانب میدان کین.....
- ۹۷..... روز میلاد مه انور علی اصغر است.....
- ۹۸..... ترک سر گفتن به راه ایزد یکتا خوش است.....
- ۹۸..... شاد بودم که گلی در چمن جان دارم.....
- ۹۹..... سوی میدان ای جوان آهسته رو آهسته تر.....
- ۹۹..... ای دل صاحب دلان در طور تو.....
- ۱۰۱..... گر مرا از تشنگی در تن توان و تاب نیست.....
- قصیده در مولودیّه عزیز جان سید الشهداء علیه السلام حضرت ابا الفضل العباس باب الحوائج الی الله جل جلاله
- ۱۰۲.....
- ۱۰۳..... ای زاده ام البنین.....
- ۱۰۴..... تا در این دشت مرا چون تو علمداری هست.....
- ۱۰۵..... سر و جانم فدایت یا ابا الفضل.....
- ۱۰۵..... ای خوش آن سر که فدای سر دلبر گردد.....
- ۱۰۶..... ما دل و دین و خرد بر بُت یغما دادیم.....

- ۱۰۶..... در ره عشق تو شاها جان فشانی می‌کنم.....
- ۱۰۷..... هرکه شد خادم شه شاه بُود غمخوارش.....
- ۱۰۷..... ای ابالفصل ای علمدار حسینؑ.....
- ۱۰۸..... ای ساقی لب تشنه سوی ما نظری کن.....
- ۱۰۹..... ای ساقی لب تشنگان.....
- ۱۱۰..... ای خوش آن دل که بی دیدن دلدار رود.....
- ۱۱۱..... سقّای دشت نینوایی یا ابالفصل.....
- ۱۱۱..... قدحی به دست دارم هله تا روز قیامت.....
- ۱۱۲..... ای دل ز ابالفصل بیاموز وفار.....
- ۱۱۳..... قصیده در تاریخ ۱۳۴۷/۱/۲۷ شمسی مطابق با ۱۷ محرم سال ۸۸.....
- ۱۱۴..... در جگر داغ از غمت چون لاله دارم یا حسینؑ.....
- ۱۱۴..... امروز عاشورا بُود، در کربلا غوغا بود.....
- ۱۱۵..... ای حسین بن علیؑ سلطان عشق.....
- ۱۱۶..... سفر شام خراب است برادر چکنم.....
- ۱۱۶..... طالع چو گشت ماه من اندر دیار غم.....
- ۱۱۷..... باز آمدم کنار تو ای نازنین بدن.....
- ۱۱۷..... ای مسادر یازده امام معصوم.....
- ۱۱۷..... ای مست لقاز جام سرشار حسینؑ.....
- ۱۱۸..... ای برادر به سنان چهره منور داری.....
- ۱۱۸..... ای شه کریلا جانم فدای اکبر تو.....
- ۱۱۹..... لَا تَحْرِقْ قَلْبِي بِدَمْعِكَ حَسْرَةً.....

- ۱۱۹.....فدای تو یا اخا زینب غم پرورت.....
- ۱۲۰.....چون من غریب نیست کسی در دیار عشق.....
- ۱۲۱.....آستان قدر و رفعت آستان زینب است.....
- ۱۲۲.....تو ای آرامش دل ها کجایی.....
- ۱۲۳.....جهت بارگاه پر نور حضرت رقیه در شام، تاریخ ۱۳۶۱/۱۰/۲۶.....
- ۱۲۴.....پدر جان از غم توروز و شب آه و فغان دارم.....
- ۱۲۴.....راز و نیاز رقیه در خرابه شام.....
- ۱۲۵.....داشت در ویرانه ای چون آشیانه بلبلی.....
- ۱۲۶.....ز شام آمد برادر خواهر تو.....
- ۱۲۶.....بحمدلله شب هجران سرآمد.....
- ۱۲۶.....ز سجاد آن چهارم رکن اسلام.....
- ۱۲۷.....در مدح حضرت امام پنجم حضرت باقر العلوم صلوة الله علیه.....
- ۱۲۸.....قصیده ای در مدح امام به حق ناطق، حضرت جعفر بن محمد الصادق صلوة الله علیه.....
- ۱۲۹.....قصیده ای در مدح حضرت موسی کاظم علیه السلام.....
- ۱۳۰.....این ضریح است مظهر آیات.....
- ۱۳۱.....بی تو گلزار جنان ای دوست زندان من است.....
- ۱۳۲.....نظم سخن به مدحت موسی بن جعفر است.....
- ۱۳۳.....مدیحه در مناقب حضرت ثامن الائمه صلوات الله علیه.....
- ۱۳۳.....مخصوص شد زیارت سلطان هشتمین.....
- ۱۳۴.....رباعی در مدح حضرت ثامن الائمه علیه السلام.....
- ۱۳۴.....به میخانه آی و صفا را بین.....

- ۱۳۵.....علی بن موسی الرضا را غلام.....
- ۱۳۶.....قصیده میلادیه حضرت شمس الشّمس صلوّاء الله علیه در تاریخ ۱۳۳۹/۲/۱۸ شمسی.....
- ۱۳۹.....در جوار حریم رضایم.....
- ۱۴۰.....در میلاد باسعادت آن ولی نعمت همه خلق جهان، سلطان خراسان صلوّاء الله علیه.....
- ۱۴۱.....در مدیحه سلطام سریر ارتضی حضرت علی بن موسی الرضا صلوّاء الله علیه.....
- ۱۴۲.....در میلاد باسعادت آن سرور و سید اهل جهان ولی نعمت اهل خراسان.....
- ۱۴۴.....قصیده‌ای در میلاد باسعادت نور چشم علی بن موسی الرضا علیه السلام.....
- ۱۴۵.....من و عشق و روی جواد الائمه.....
- ۱۴۶.....در میلاد مسعود حضرت امام نهم حضرت جواد الائمه صلوّاء الله علیه آبائه.....
- ۱۴۶.....غزل مولودیه حضرت جواد الائمه علیه السلام.....
- ۱۴۷.....مظهر حضرت معبود جواد است جواد.....
- ۱۴۷.....ای جواد الائمه ولیّ خدایی.....
- ۱۴۸.....مدیحه ایست به خاک پای امام دهم حضرت امام علی النقی علیه السلام.....
- ۱۴۹.....مصطفی اندر جنان گرید برای عسکری.....
- ۱۵۰.....السلام علیک یا حجة بن الحسن العسکری صلوّاء الله علیه و آله.....
-به مناسبت میلاد باسعادت حضرت بقیة الله فی الارضین امام عصر علیه السلام عجل الله تعالی فرجه الشریف....
- ۱۵۳.....
- ۱۵۴.....بیامد آن که سازد آشکارا جلوه حق را.....
- ۱۵۴.....بیان و غرض نیاز به ساحت مقدّس خاتم الاوصیاء و مولود مسعود امام المتّقین.....
- ۱۵۵.....سرودی در بنای مهدیه به مناسبت نیمه شعبان.....
- ۱۵۶.....سرودی است که در نیمه شعبان جهت جشن مهدیه.....

- به مناسبت میلاد با سعادت حضرت حجة بن الحسن العسگری امام دوازدهم و خاتم الاوصیا صلوة
 اله علیه و علی آبائه..... ۱۵۷.....
- غزلی در مدح ولی عصر عجل الله فرجه..... ۱۵۹.....
- ایضاً سرودی برای جشن مهدیه..... ۱۵۹.....
- ای دردمند مبتلا، درد تو را درمان رسید..... ۱۶۰.....
- ایضاً سرودی برای جشن مهدیه در نیمه شعبان..... ۱۶۱.....
- ایضاً سرود نیمه شعبان در بنای مهدیه..... ۱۶۱.....
- پیوسته کسب نور کند ز آسمان قم..... ۱۶۲.....
- ابیاتی هنگام ورود به شهر مبارک قم به محضر حضرت معصومه صلوة الله علیها..... ۱۶۳.....
- بارگاه حضرت معصومه عرش کبریاست..... ۱۶۳.....
- آن کس که زیارتش پر از نور بود..... ۱۶۴.....
- داود آن شهزاده والا مقام معتمد..... ۱۶۵.....
- چند رباعی در مولود حضرت مولا صلوة الله علیه..... ۱۶۶.....
- رباعیات..... ۱۶۸.....
- بر جمله اولیاء علی میر و ولی است..... ۱۷۲.....
- آن کس که به جای خدمت و سعی و عمل..... ۱۷۵.....
- در رثاء مرحوم رانی طوسی رحمة الله..... ۱۷۶.....
- ای سالک طریق حقیقت کجا شدی..... ۱۷۶.....
- گر خبر آمد شریفی رفت دلشادش کنید..... ۱۷۷.....
- حال دانستم که دنیا جای دل بستن نبود..... ۱۷۸.....
- گرچه پیرم من ولی بخت جوانم آرزوست..... ۱۷۸.....

- از دل مرد خدا جز حق کسی آگاه نیست..... ۱۷۹.....
- عشق دلبر در دلم چون منزل و مأوی گرفته..... ۱۷۹.....
- به جز دلبر اگر دل را نباشد همدمی دیگر..... ۱۸۰.....
- اندیشه مرا چون همه آرایش تن بود..... ۱۸۰.....
- ای که گفתי مردم ما را دگر فرهنگ نیست..... ۱۸۱.....
- صبر هر کاری که باشد سخت، آسان می کند..... ۱۸۱.....
- شاد می گردم چو از گفتار خویش..... ۱۸۲.....
- می باش برای پسر خود پدر خوب..... ۱۸۳.....
- چشمه خورشید می گردد دل از آواز خورشید..... ۱۸۳.....
- تا در طلب یافتن تاج و نگینی..... ۱۸۴.....
- قطره چو نیستی سوی دریا چه می روی..... ۱۸۴.....
- مرا که نیست به جز عشق آن نگار به سر..... ۱۸۵.....
- تا که آگه شدم از راز و نیاز دل و عشق..... ۱۸۵.....
- ز سر بکن کلاه سروری را..... ۱۸۶.....
- عقل می دانی چه باشد؟ راز دل در دل نهفتن..... ۱۸۶.....
- در طریق عشق می باید قدم مردانه زد..... ۱۸۷.....
- بر جوان مردان عالم ز اولین و آخرین..... ۱۸۷.....
- گل ها شکفته گشت و شکوفا دلی نشد..... ۱۸۸.....
- قبله ام روی تو می باشد و بس..... ۱۸۸.....
- پرچم فقر در اقلیم فنا باید زد..... ۱۸۹.....
- راز دل بایار گفتن در دل شب ها خوش است..... ۱۸۹.....

- در طوف شمع روی تو پروانه‌ام پروانه‌ام..... ۱۹۰
- مرغ شکسته بالم و بستانم آرزوست..... ۱۹۰
- حق را نگر در آینه حق نمای دل..... ۱۹۱
- کجا دارد کسی مانند دل‌داری که من دارم..... ۱۹۲
- ماه من بر چهره زیبا نقاب انداخته..... ۱۹۲
- دلبر ما دل ما را ز جفا می شکند..... ۱۹۲
- خویش را مست از شراب عشق می خواهیم کرد..... ۱۹۳
- بگذار زخم بوسه، بر لعل شکر خایت..... ۱۹۳
- زحمت یاران کشیدن گر به ظاهر زحمت است..... ۱۹۴
- ای دوست شدم از غم هجران تو رنجور..... ۱۹۵
- آدم بر سر کویت به گدائی به گدائی..... ۱۹۶
- آمده‌ام که در رخت هستی خود فدا کنم..... ۱۹۷
- دریغ با دل خونین ز شهر عاشقان رفتم..... ۱۹۷
- اگر خواهد خدا جانا به کویت باز می آیم..... ۱۹۸
- صیدی که گرفته‌ای بنازش..... ۱۹۸
- گلی شکفته نباشد اگر بهار نباشد..... ۱۹۹
- مثلی در بیان اتصال و انفصال دل از پیر روشن ضمیر، سال ۱۳۴۲/۱/۲..... ۲۰۰
- آتش عشق چنانم دل دیوانه بسوخت..... ۲۰۰
- دست کوتاه من و دامن احسان شما..... ۲۰۱
- ای خوش آن عاشق زاری که گرفتار دل است..... ۲۰۲
- تشنه لب آدم ای خضر که آبم بدهی..... ۲۰۳

- خوش آن که سر کوی تو ای شاه مقیم است..... ۲۰۳
- باز بلبل به چمن نغمه سرا خواهد شد..... ۲۰۶
- ای نامهٔ روسفید خوشبخت..... ۲۰۷
- برگو به عزیز دل که ای ماه..... ۲۰۷
- نامه ای چون رسید زان محبوب..... ۲۰۸
- با دقت اگر حفظ دقائی کردی..... ۲۰۹
- دیده من به ره تو دوخته دارم ای دوست..... ۲۰۹
- مرغ دل من نوای عشقت دارد..... ۲۰۹
- از آتش عشق خرمن جانم سوخت..... ۲۰۹
- اگر ای دل خطائی کرده ای دلدار می بخشد..... ۲۱۰
- چو من یک عاشق زاری نباشد..... ۲۱۰
- آن چه از من خواستی ای دل، من از مولا بگیرم..... ۲۱۱
- یوسف عشق تو آمد چو به بازار دلم..... ۲۱۱
- با وجودی که به جانم شرر انداخته ای..... ۲۱۲
- ساقیا جامی بده تا از غم جان وارهم..... ۲۱۲
- در نظر ما را به جز روی نکوی یار نیست..... ۲۱۳
- آن که گوید به جهان یار توأم یار تو نیست..... ۲۱۳
- این که من از سر کویت نروم جای دگر..... ۲۱۴
- ساغر چو من از دست دلارام گرفتم..... ۲۱۴
- بایار اگر که یار شدی پایدار باش..... ۲۱۵
- من که از زندگی خود به جهان سود ندیدم..... ۲۱۵

- ۲۱۶..... دلم به هیچ‌کسی غیر دوست مایل نیست.....
- ۲۱۶..... شراره‌ای که جهانی بسوزد آه من است.....
- ۲۱۶..... آن مردمی که در پی آزار مردمند.....
- ۲۱۷..... جز وصال ز خداوند تمنا نکنم.....
- ۲۱۷..... گر دو صدمبار ز کوی تو برانند مرا.....
- ۲۱۸..... آخر صنما عشق تو خونین جگر م‌کرد.....
- ۲۱۸..... شاه‌ها به فدای رخ ماه تو شوم من.....
- ۲۱۹..... شخص یا باید از اوّل جان من دلبر بگیرد.....
- ۲۱۹..... به دل از گردش دوران اگر دائم غمی دارم.....
- ۲۲۰..... روزگاری است که من عاشق و شیدای توام.....
- ۲۲۰..... بگذار ناز ای بت مهر و به یک طرف.....
- ۲۲۱..... ای خوش آن‌روزی که ما هم اقتداری داشتیم.....
- ۲۲۱..... این درد عشق از چه به سامان نمی‌رسد.....
- ۲۲۲..... گر ببینی به شبی جلوه جانانه ما.....
- ۲۲۲..... دلبر با وفا چرا یاد ز ما نمی‌کند.....
- ۲۲۳..... بیا تا ما به هم اسرار گوئیم.....
- ۲۲۳..... خوشا آن‌که جان را به جانان سپارد.....
- ۲۲۴..... مباد آن‌دم که بی یاد تو یک دم زنده باشم من.....
- ۲۲۴..... با چشم دل آنان که رخ ماه تو دیدند.....
- ۲۲۵..... تا روی نکوی تو، شد قبله‌گه جانم.....
- ۲۲۵..... عاقبت از شور عشقت خویش را رسوا کنم.....

- آن را که مطیع است ثوابش بدهم..... ۲۲۶
- دهم پندی تو را ای جان فرزند..... ۲۲۷
- ای خوشا آنان که بایاد رخ جانان خوشند..... ۲۲۸
- تا که مرآت دل از زنگ کدورت صاف نیست..... ۲۲۸
- ز درهم گر گذشتی چهارهات درهم نخواهد شد..... ۲۲۹
- آخر کار یقین است که چون خواهد شد..... ۲۲۹
- ای خوش آن سالک که پانتهاد جز در راه راست..... ۲۲۹
- آن که را بر رخ ماهت نظری افتاده..... ۲۳۰
- از برای عشق بازی ما ز مادر زاده ایم..... ۲۳۰
- هر سبزه که از زمین بروید..... ۲۳۰
- ای عشق بیا بیا خدا را..... ۲۳۱
- دلبر دلنواز من، تیغ کشد به روی من..... ۲۳۱
- نهان به خاک نماید تو را چو دست اجل..... ۲۳۲
- به کار خوشتن بودم بسی حیران و سرگردان..... ۲۳۳
- مبند جان پسر دل برین سرای سپنج..... ۲۳۳
- بگذار روی عجز تو بر آستان دل..... ۲۳۴
- شمع بگداخت که پروانه به دولت برسد..... ۲۳۵
- حریم بارگهت قبله گاه جان و دل است..... ۲۳۶
- در هر سفری همراهی یار تو بودی..... ۲۳۶
- به جانم گر بلا هر دم به عشق روی او ریزد..... ۲۳۷
- ای عشق بیا آتش، بر خرمن جانم زن..... ۲۳۷

- ۲۳۸..... ما اگر نامه سیه غرق گناه آمده ایم.....
- ۲۳۹..... به غیر از روی زیبایت نمی بینم نمی خواهم.....
- ۲۳۹..... گر ندارد هوس عشق تو دل بوالهوس است.....
- ۲۴۰..... کیست احوال دل مرغ گرفتار بیرسد.....
- ۲۴۰..... آن که را چشم دل من در پی دیدار اوست.....
- ۲۴۱..... روز و شب چون حلقه بر درگاه پیر می فروشم.....
- ۲۴۱..... ساعتی در برم ای یار بیا و بنشین.....
- ۲۴۲..... ای که در لا مکان مکان داری.....
- ۲۴۲..... ما گرفتار نفس مکاریم.....
- ۲۴۳..... ای که در ملک دل شهنشاهی.....
- ۲۴۴..... کعبه را گفته اند خانه حق.....
- ۲۴۴..... ای به دریای عشق دُر دانه.....
- ۲۴۶..... با روی دلربایت، رضوان چه کار دارد.....
- ۲۴۷..... با آن که به چشم دل، مشهور و هویدائی.....
- ۲۴۸..... به جهان گرم تر از گرمی بازار تو نیست.....
- ۲۴۹..... مست از شراب جهلی و می نوش می کنی.....